

اسناد هجوم به خانه وحی و شهادت حضرت زهرا سلام الله علیها

منابع اهل تسنن :

امام جوینی
ابن ابی شیبہ
علامه بلاذری
ابن قتیبہ دینوری
محمد بن جریر طبری
مسعودی شافعی
ابن عبد ربّه
ابن عبد البر قرطبی
مقاتل بن عطیة
أبي الفداء
صفدي
ابن حجر عسقلانی و شمس الدین ذهبی
أبو ولید محمد بن شحنه حنفي
محمد حافظ ابراهیم
عمر رضا کحالة
عبد الفتاح عبد المقصود
پشیمانی ابوبکر در آخرین روزهای زندگی

منابع شیعه :

منابع اهل تسنن :

روایات بسیاری در کتاب های اهل تسنن وجود دارد که ثابت می کند ، خلیفه اول به همراه عده ای از دشمنان اهل بیت ، به خانه وحی هجوم برده و آن جا را به آتش کشیده اند ؛ در حالی که فاطمه زهرا سلام الله علیها به همراه نوادگان رسول خدا در داخل خانه بوده اند .

ما در این جا به چند روایت به نقل از علمای اهل سنت اشاره کرده و فقط چهار روایت : ابن ابی شیبہ ، بلاذری ، طبری و روایت پشیمانی ابوبکر در آخرین روزهای زندگی را از نظر سندی بررسی می کنیم .

۱ . امام جوینی (730هـ) :

از آن جایی که روایت جوینی اهمیت بیشتری داشت و نیز تصریح به مقتوله بودن صدیقه طاهره دارد ، ما نخست این روایت را

نقل و بقیه روایات را بر طبق سال وفات صاحب کتاب ، می آوریم .

جوینی « استاد ذهبی » از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم این گونه روایت می کند :

روزی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نشستند بود ، حسن بن علی بر او وارد شد ، دیدگان پیامبر که بر حسن افتاد ، اشک آلود

شد ، سپس حسین بن علی بر آن حضرت وارد شد ، مجدداً پیامبر گریست . در پی آن دو ، فاطمه و علی علیهما السلام بر

پیامبر وارد شدند ، اشک پیامبر با دیدن آن دو نیز جاری شد ، وقتی از پیامبر علت گریه بر فاطمه را پرسیدند ، فرمود :

وَأَنِّي لَمَّا رَأَيْتُهَا دَكَّرْتُ مَا يُصْنَعُ بِهَا بَعْدِي كَأَنِّي بِهَا وَقَدْ دَخَلَ الذُّلُّ فِي بَيْتِهَا وَانْتَهَكَتْ حُرْمَتُهَا وَغَصِبَتْ حَقَّهَا وَ مُنِعَتْ إِزْتِهَارًا وَ

كُسِرَ جَنْبُهَا [وَكُسِرَتْ جَنْبُتُهَا] وَ أَسْقَطَتْ جَنْبِنَهَا وَ هِيَ تُنَادِي يَا مُحَمَّدَاهُ فَلَا تُجَابُ وَ تَسْتَعِيثُ فَلَا تُعَاثُ ... فَتَكُونُ أَوَّلَ مَنْ

يَلْحَقُنِي مِنَ أَهْلِ بَيْتِي فَتَقْدَمُ عَلَيَّ مَحْزُونَةً مَكْرُوبَةً مَعْمُومَةً مَعْصُوبَةً مَفْتُونَةً .

فَأَقُولُ عِنْدَ ذَلِكَ اللَّهُمَّ الْعَنُ مَنْ ظَلَمَهَا وَ عَاقِبَ مَنْ غَصَبَهَا وَ ذَلَّلَ مَنْ أَذَلَّهَا وَ خَلَّدَ فِي نَارِكَ مَنْ ضَرَبَ جَنْبَهَا حَتَّى أَلْقَتْ وَلَدَهَا

فَتَقُولُ الْمَلَائِكَةُ عِنْدَ ذَلِكَ آمِينَ .

فرائد السمطين ج 2 ، ص 34 و 35 .

زمانی که فاطمه را دیدم ، به یاد صحنه ای افتادم که پس از من برای او رخ خواهد داد ، گویا می بینم ذلت وارد خانه او شده ،

حرمتش پایمال گشته ، حقش غصب شده ، از ارث خود ممنوع گشته ، پهلوی او شکسته شده و فرزندی را که در رحم دارد ،

سقط شده ؛ در حالی که پیوسته فریاد می زند : وا محمده ! ؛ ولی کسی به او پاسخ نمی دهد ، کمک می خواهد ؛ اما کسی به

فریادش نمی رسد .

او اول کسی است که از خاندانم به من ملحق می شود ؛ و در حالی بر من وارد می شود که محزون ، گرفتار و غمگین و شهید

شده است .

و من در اینجا می گویم : خدایا لعنت کن هر که به او ظلم کرده ، کیفر ده هر که حقش را غصب کرده ، خوار کن هر که خوارش

کرده و در دوزخ مخلد کن هر که به پهلویش زده تا فرزندش را سقط کرده و ملائکه آمین گویند .

ذهبی در شرح حال امام الحرمین جوینی می گوید :

وسمعت من الامام المحدث الاوحد الاكمل فخر الاسلام صدر الدين ابراهيم بن محمد بن المؤيد بن حمويه الخراساني

الجويني ... وكان شديد الاعتناء بالرواية وتحصيل الاجزاء حسن القراءة مليح الشكل مهيبا دينا صالحا .

تذكرة الحفاظ ج 4 ، ص 1505-1506 ، رقم 24 .

از امام روایت کننده و حدیث گوی یگانه کامل فخر اسلام و صدر دین ابراهیم بن محمد بن المؤید بن حمویه الخراسانی

الجوینی روایت شنیدم (درس گرفتیم) ... و وی بسیار به روایات و بدست آوردن کتب حدیثی اهمیت می داد خوش صدا و

خوش سیما بود و شخص با هیبت و دین دار و صالحی بود .

2. ابن ابي شيبه (239هـ) :

وي که از استاتيد محمد بن اسماعيل بخاري بوده ، در کتاب المصنف مي گوید :

أنه حين بويع لأبي بكر بعد رسول الله (ص) كان علي والزيبر يدخلان علي فاطمة بنت رسول الله (ص) فيشاورونها ويرجعون في أمرهم ، فلما بلغ ذلك عمر بن الخطاب خرج حتي دخل علي فاطمة فقال : يا بنت رسول الله (ص) ! والله ما من أحد أحب إلينا من أبيك ، وما من أحد أحب إلينا بعد أبيك منك ، وأيم الله ما ذاك بمانعي إن اجتمع هؤلاء النفر عندك ، إن أمرتهم أن يحرق عليهم البيت ، قال : فلما خرج عمر جاؤوها فقالت : تعلمون أن عمر قد جاءني وقد حلف بالله لئن عدتم ليحرقن عليكم البيت وأيم الله ليمضين لما حلف عليه

المصنف ، ج 8 ، ص 572 .

هنگامي که مردم با ابي بكر بيعت کردند ، علي و زبير در خانه فاطمه به گفتگو و مشاوره مي پرداختند ، و اين مطلب به عمر بن خطاب رسيد . او به خانه فاطمه آمد ، و گفت : اي دختر رسول خدا ! محبوب ترين فرد براي ما پدر تو است و بعد از پدر تو خود تو !!! ولي سوگند به خدا اين محبت مانع از آن نيست که اگر اين افراد در خانه تو جمع شوند من دستور دهم خانه را بر آنها بسوزانند .

اين جمله را گفت و بيرون رفت ، وقتي علي (عليه السلام) و زبير به خانه بازگشتند ، دخت گرامي پيامبر به علي (عليهم السلام) و زبير گفت : عمر نزد من آمد و سوگند ياد کرد که اگر اجتماع شما تکرار شود ، خانه را بر شماها بسوزاند ، به خدا سوگند! آنچه را که قسم خورده است انجام مي دهد !

ابن ابي شيبه سند روايت را اين گونه نقل مي کند :

حدثنا محمد بن بشر نا عبيد الله بن عمر حدثنا زيد بن أسلم عن أبيه أسلم

بررسي سند روايت :

محمد بن بشر :

مزي در تهذيب الكمال درباره وي مي گوید :

قال عثمان بن سعيد الدارمي ، عن يحيي بن معين : ثقة .

و قال أبو عبيد الأجري : سألت أبا داود عن سماع محمد بن بشر من سعيد بن أبي عروبة فقال : هو أحفظ من كان بالكوفة .

تهذيب الكمال ، ج 24 ، ص 533 .

ابو عبيد گوید : از داود سؤال کردم از روايت محمد بن بشير از سعيد بن ابي عروبه ، گفت : او از نظر حفظ از تمامي كوفيان

برتر بوده است .

و ابن حجر در تهذيب التهذيب مي نويسد :

و كان ثقة ، كثير الحديث .

و قال النسائي ، و ابن قانع : ثقة .

و قال ابن شاهين في " الثقات " : قال عثمان بن أبي شيبة : محمد بن بشر ثقة ثبت .

تهذيب التهذيب ، ج 9 ، ص 74 .

عبيد الله بن عمر بن حفص بن عاصم بن عمر بن الخطاب :

مزي در تهذيب الكمال در باره وي مي نويسد :

و قال أبو حاتم : سألت أحمد بن حنبل عن مالك ، و عبيد الله بن عمر ، و أيوب أيهم أثبت في نافع ؟ فقال : عبيد الله أثبتهم

و أحفظهم وأكثرهم رواية .

و قال عبد الله بن أحمد بن حنبل : قال يحيى بن معين : عبيد الله بن عمر من الثقات .

و قال أبو زرعة ، و أبو حاتم : ثقة .

و قال النسائي : ثقة ثبت .

و قال أبو بكر بن منجويه : كان من سادات أهل المدينة و أشرف قريش فضلا و علما و عبادة و شرفا و حفظا و إتقانا .

تهذيب الكمال ، ج 19 ، ص 127 .

و ابن حجر در تهذيب التهذيب مي نويسد :

قال ابن منجويه : كان من سادات أهل المدينة و أشرف قريش : فضلا و علما و عبادة و شرفا و حفظا و إتقانا .

و قال أحمد بن صالح : ثقة ثبت مأمون ، ليس أحد أثبت في حديث نافع منه .

تهذيب التهذيب ، ج 7 ، ص 40 .

زيد بن أسلم القرشي العدوي :

وي از روات ، بخاري ، مسلم و بقيه صحاح سته اهل سنت است ؛ از اين رو در وثاقت اين شخص ، هيچ ترديدي وجود ندارد .

مزي در تهذيب الكمال در باره وي مي نويسد :

و قال عبد الله بن أحمد بن حنبل عن أبيه ، و أبو زرعة ، و أبو حاتم ، و محمد بن سعد ، و النسائي ، و ابن خراش : ثقة .

و قال يعقوب بن شيبة : ثقة من أهل الفقه والعلم ، و كان عالما بتفسير القرآن ، له كتاب فيه تفسير القرآن .

تهذيب الكمال ، ج 10 ، ص 17 .

أسلم القرشي العدوي ، أبو خالد و يقال أبو زيد ، المدني ، مولي عمر بن الخطاب :

وي نیز از روایات بخاری ، مسلم و بقیه صحاح اهل سنت و از صحابه است و از آن جایی که تمامی صحابه از دیدگاه اهل سنت ، عادل هستند ، در وثاقت وی نمی توانند تردید کنند .

مزی در تهذیب الکیمال می نویسد :

أدرک زمان النبی صلی الله علیه وسلم .

و قال العجلی : مدینی ثقة من کبار التابعین . و قال أبو زرعة : ثقة .

تهذیب الکیمال ، ج 2 ، ص 530 .

در نتیجه سند این روایت صحیح است .

3 . علامه بلاذری (270هـ) :

إن أبابکر أرسل إلي علي يريد البيعة ، فلم يبایع ، فجاء عمر و معه فتيلة . فتلقته فاطمة علي الباب فقالت فاطمة : یابن الخطاب ! أتراك محرقا علي بابي؟! قال : نعم ، و ذلك أقوي فيما جاء به أبوک .

انساب الاشراف ، بلاذری ، ج 1 ، ص 586 .

ابو بکر به دنبال علی برای بیعت کردن فرستاد چون علی (علیه السلام) از بیعت با ابوبکر سرپیچی کرد ، ابوبکر به عمر دستور داد که برود و او را بیاورد ، عمر با شعله آتش به سوی خانه فاطمه (علیها السلام) رفت . فاطمه (علیها السلام) پشت در خانه آمد و گفت : ای پسر خطاب! آیا تویی که می خواهی در خانه را بر من آتش بزنی؟ عمر پاسخ داد: آری! این کار آنچه را که پدرت آورده محکم تر می سازد .

بررسی سند روایت :

بلاذری ، روایت را با این سند نقل می کند :

المدائنی ، عن مسلمة بن محارب ، عن سلیمان التیمی و عن ابن عون : أن أبابکر ...

مدائنی :

ذهبی در باره وی می نویسد :

المدائنی * العلامة الحافظ الصادق أبو الحسن علی بن محمد بن عبد الله بن أبي سيف المدائنی الاخباری . نزل بغداد ، و صنف التصانیف ، و كان عجباً في معرفة السير و المغازی و الأنساب و أيام العرب ، مصدقاً فيما ينقله ، عالی الاسناد .

در ادامه از قول یحیی بن معین می نویسد :

قال یحیی : ثقة ثقة ثقة . (قال احمد بن أبي خثیمة) سألت أبي : من هذا؟ قال : هذا المدائنی .

یحیی بن معین در مورد او سه بار گفت : او مورد اعتماد است ، او مورد اعتماد است ، او مورد اعتماد است . احمد بن ابی خثیمه می گوید : از پدرم پرسیدم نام این شخصی که یحیی بن معین در مورد او این مطلب را گفت ، چیست : پدرم گفت : نام او مدائنی است .

و نیز نقل می کند :

وكان عالماً بالفتوح والمغازي والشعر ، صدوقاً في ذلك .

سير أعلام النبلاء - الذهبي - ج 10 - ص 401

أبو الحسن مدائنی (از علمای تاریخ بود) و عالم به جنگ ها و غزوه ها و شعر بود (و در این زمینه اطلاعات کافی داشت) و در مورد این مسائل در زمره راستگویان به شمار می رفت .

و ابن حجر می نویسد :

قال أبو قلابة: حدثت أبا عاصم النبيل بحديث فقال عمن هذا قلت: ليس له إسناده ولكن حدثني أبو الحسن المدائني قال لي سبحانه الله أبو الحسن أستاذ . (إسناده)

لسان الميزان، ج 5، ص 82، ذيل ترجمه علي بن محمد، أبو الحسن المدائني الاخباري، رقم 5945.

أبو قلابة می گوید: حدیث را برای ابا عاصم النبیل خواندم ، ابا عاصم گفت : این حدیث را از چه کسی شنیده ای؟ گفتیم سندش نزد من نیست و لکن این حدیث را أبو الحسن مدائنی برایم نقل نموده است و از او شنیده ام ابا عاصم گفت : پاک و منزّه است خدا ، أبو الحسن مدائنی استاد در علم حدیث است .

در بعضی نسخه ها به جای کلمه استاد ، إسناده آمده است در این صورت معنای عبارت اینگونه می شود : أبو الحسن مدائنی خودش سند است و همین که او این روایت را نقل نموده کافی است .

وقال أبو جعفر الطبري كان عالماً بأيام الناس صدوقاً في ذلك .

لسان الميزان، ج 5، ص 82، ذيل ترجمه علي بن محمد، أبو الحسن المدائني الاخباري، رقم 5945.

أبو جعفر طبري می گوید : عالم به تاریخ بود و از راستگویان بود .

مسلمة بن محارب :

ابن حبان او را در کتاب الثقات توثیق نموده است ؛ از این رو ، اشکال مجهول بودن این شخص ، مردود است .

الثقات - ابن حبان - ج 7، ص 490 .

سليمان التيمي :

مزي در تهذيب الكمال می نویسد :

قال الربيع بن يحيى عن شعبة ما رأيت أحدا أصدق من سليمان التيمي كان إذا حدث عن النبي صلى الله عليه وسلم تغير لونه .
تهذيب الكمال ج 12، ص 8، ترجمه سليمان بن طرخان التيمي، أبو المعتمر البصري، رقم 2531 والجرح والتعديل: ج 4، ص 124 ترجمة سليمان التيمي، رقم 539.

ربيع بن يحيى از شعبة بن حجاج نقل مي کند که مي گفت : احدي را راستگوتر از سليمان التيمي ندیدم ، هر وقت حديثي از پیامبر اکرم نقل مي نمود رنگش (صورتش) تغيير مي کرد .

قال أبو بحر البكراوي عن شعبة شك ابن عون وسليمان التيمي يقين .

تهذيب التهذيب ج 4، ص 176، ترجمه سليمان بن طرخان التيمي، رقم 341؛ تهذيب الكمال ج 12، ص 8، ترجمه سليمان بن طرخان التيمي، أبو المعتمر البصري، رقم 2531.

أبو بحر البكراوي از شعبة بن حجاج نقل مي کند که مي گفت : شك سليمان التيمي وابن عون بسان يقين است .
وقال عبدالله بن احمد عن أبيه ثقة .

تهذيب التهذيب ج 4، ص 176، ترجمه سليمان بن طرخان التيمي، رقم 341

عبدالله بن احمد بن حنبل از پدرش نقل مي کند که مي گفت : سليمان التيمي فردي مورد وثوق و اعتماد است .
قال ابن معين والنسائي ثقة .

تهذيب التهذيب ج 4، ص 176، ترجمه سليمان بن طرخان التيمي، رقم 341؛ تهذيب الكمال ج 12، ص 8، ترجمه سليمان بن طرخان التيمي، أبو المعتمر البصري، رقم 2531.

يحيى بن معين و نسائي نیز او را ثقة و مورد اطمینان مي دانند .

قال العجلي تابعي ثقة فكان من خيار أهل البصرة .

معرفة الثقات ج 1، ص 430، ترجمه سليمان بن طرخان التيمي، رقم 670؛ تهذيب التهذيب ج 4، ص 176، ترجمه سليمان بن طرخان التيمي، رقم 341؛ تهذيب الكمال ج 12، ص 8، ترجمه سليمان بن طرخان التيمي، أبو المعتمر البصري، رقم 2531.

عجلي (از علمای رجالی اهل سنت) در مورد او مي گوید : او از طبقه تابعین است و فردي مورد وثوق است و از بهترین افراد (وعلمای) اهل بصره است .

محمد بن سعد صاحب كتاب الطبقات الكبرى در مورد سليمان التيمي مي گوید :

كان ثقة كثير الحديث وكان من العباد المجتهدين وكان يصلي الليل كله يصلي الغداة بوضوء عشاء الأخرة .

الطبقات الكبرى - ابن سعد - ج 7، ص 188، ترجمه سليمان التيمي، رقم 3198، چاپ دار الكتب العلمية - بيروت .

او فردي مورد وثوق است ، احاديث بسيار زيادي نقل کرده است و از عابدين و مجتهدين بود ، تاممي شب را به نماز خواندن مي گذراند و نماز صبحش را با وضوي نماز عشاء شب گذشته اش مي خواند .

قال الثوري حفاظ البصرة ثلاثة فذكره فيهم .

تهذيب التهذيب ج 4، ص 176، ترجمه سليمان بن طرخان التيمي، رقم 341 و تهذيب الكمال ج 12، ص 9، ترجمه سليمان بن طرخان التيمي، أبو المعتمر البصري، رقم 2531 و الجرح والتعديل: ج 4، ص 124، ترجمة سليمان التيمي، رقم 539.

از سفیان الثوري نقل مي کنند که مي گفت : حفاظ (حديث) در بصره سه نفرند ، و سليمان التيمي را يکي از آن افراد ميدانست
قال ابن المديني عن يحيي ما جلست إلي رجل اخوف لله منه .

تهذيب التهذيب ج 4، ص 176، ترجمه سليمان بن طرخان التيمي، رقم 341 و تهذيب الكمال ج 12، ص 9، ترجمه سليمان بن طرخان التيمي، أبو المعتمر البصري، رقم 2531.

علي بن المديني از يحيي (بن سعيد قطان) نقل مي کند که مي گفت : درکنار هيچ مردی خداترس تر از سليمان التيمي ننشستم
(کنایه از اینکه سليمان التيمي بسيار خداترس بود و من خداترس تر از او نديدم) .

قال محمد بن علي الوراق عن أحمد بن حنبل كان يحيي بن سعيد يثني علي التيمي وكان عنده عن أنس أربعة عشر حديثا ولم يكن يذكر اخباره.

تهذيب التهذيب ج 4، ص 176، ترجمه سليمان بن طرخان التيمي، رقم 341؛ تهذيب الكمال ج 12، ص 11، ترجمه سليمان بن طرخان التيمي، أبو المعتمر البصري، رقم 2531.

محمد بن علي الوراق از أحمد بن حنبل نقل مي کند که مي گفت : يحيي بن سعيد (قطان) سليمان التيمي را مدح و ثناء مي کرد
و مي گفت ، 14 روايت از انس بن مالك نزد سليمان بود (يعني 14 روايت بدون واسطه از انس نقل مي نمود) ولي روايات او را (يحيي) ذکر نکرد .

ابن حبان در كتاب الثقات مي گوید :

كان من عباد أهل البصرة وصالحهم ثقة واتقانا وحفظا وسنة .

الثقات ج 4، ص 300، ترجمه سليمان بن طرخان و تهذيب التهذيب ج 4، ص 177، ترجمه سليمان بن طرخان التيمي، رقم 341 .

سليمان التيمي از عابدين و صالحين بصره بود او فردي مورد وثوق و دقيق و متقن بود و از حفاظ حديث و از كساني بود که
بسيار به سنت اهميت مي داد .

عبدالله بن عون :

برخي اشكال کرده اند که روايت در اين جا مقطوع است ؛ چرا که وي از صحابه روايتي نقل نکرده است ؛ در حالي که صفدي ،
از علمای بزرگ اهل سنت در مورد ابن عون مي گوید :

كان يمكنه السماع من طائفة من الصحابة .

الوافي بالوفيات ج 17، ص 390، ذيل ترجمه الحافظ المُرْتَبِي عبدالله بن عون بن أربطبان أبوعون المزني ، رقم 320.

حتي رواياتي وجود دارد که حکايت از صحابي بودن اين شخص دارد ؛ چنانچه ابن سعد در الطبقات الكبرى نقل مي کند :

أخبرنا بكار بن محمد قال : كان بن عون يتمني أن يري النبي ، صلي الله عليه وسلم ، فلم يره إلا قبل وفاته بيسير فسر بذلك سرورا شديدا ...

الطبقات الكبرى ج 7 ، ص 198 ، ذيل ترجمه عبدالله بن عون بن أرتبان ، رقم : 3232 ، چاپ دارالكتب العلمية (بيروت - لبنان)

ابن عون خيلي دوست داشت پیامبر اکرم صلي الله عليه (وآله) و سلم ، (بالاخره اين توفيق نصيب او شد و) مدت کوتاهی قبل از وفات حضرت توانست حضرت را ببیند و بخاطر اين دیدار بسيار خوشحال بود...

حتي اگر فرض کنیم که ابن عون تابعي باشد ، باز هم ضروري به اين روايت نمی زند ؛ چرا که پدر علم رجال اهل سنت ، شعبه بن حجاج در باره وي مي گوید :

شك ابن عون أحب إلي من يقين غيره .

مقدمة الجرح والتعديل : 145 .

شك ابن عون براي من از يقين ديگران بهتر و قابل قبول تر است .

و علي بن مديني از علمای بزرگ رجال اهل سنت مي گوید :

قال علي بن المديني : جمع لابن عون من الاسناد ما لم يجمع لاحد من أصحابه . سمع بالمدينة من القاسم وسالم ، وبالبحرة من الحسن وابن سيرين ، وبالكوفة من الشعبي وإبراهيم ، وبمكة من عطاء ومجاهد ، وبالشام من رجاء بن حيوة ومكحول .

به قدری روایات مسند نزد ابن عون وجود دارد که نزد هیچ کدام از اصحابش وجود ندارد . اساتید او در مدینه قاسم و سالم ، در بصره حسن (بصری) و ابن سيرين ، در کوفه (عمر) شعبي و ابراهيم ، در مکه عطاء و مجاهد ، و در شام رجاء بن حيوة و مکحول بودند .

و نیز مزي در تهذيب اکمال مي نويسد :

قال علي : وهذا قبل أن يحدث ابن عون ، ولو كان ابن عون قد حدث ما قدم عليه عندي أحدا .

تهذيب الكمال ج 15 ، ص 397 ، ذيل ترجمه عبدالله بن عون بن أرتبان ، رقم : 3469 .

قبل از اینکه ابن عون بر کرسی تدریس حدیث بنشیند علي بن مديني مي گفت : اگر ابن عون حدیث بگوید هیچ کس را بر او مقدم نمی کنم .

قال إسماعيل بن عمرو البجلي ، عن سفیان الثوري : ما رأيت أربعة اجتمعوا في مصر مثل أربعة اجتمعوا بالبصرة : أيوب ، ويونس وسليمان التيمي ، وعبد الله بن عون .

تهذيب الكمال ج 15 ، ص 398 ، ذيل ترجمه عبدالله بن عون بن أرتبان ، رقم : 3469 .

إسماعيل بن عمرو البجلي به نقل از سفیان الثوري ميگوید : من آن چهار نفری را که در مصر جمع شده اند ، (در علم و فضل) مانند اين چهار نفری که در بصره اند ندیدم (يعني أن چهار نفر با اينها در فضيلت و برتري علمي قابل قياس نيستند) .

وقال محمد بن سلام الجمحي : سمعت وهيبا يقول : دار أمر البصرة علي أربعة ، فذكر هؤلاء .

وقال أحمد بن عبدالله العجلي : أهل البصرة يفخرون بأربعة ، فذكرهم .

معرفة الثقات ج 2 ، ص 50 ، ذيل ترجمه عبدالله بن أرتبان ، رقم 934 ، چاپ : المكتبة الدار - المدينة المنورة .

أحمد بن عبدالله العجلي : أهل بصره به چهار نفر افتخار مي کنند ، سپس نام این چهار نفر را ذکر نمود .

وقال الاصمعي ، عن شعبة : ما رأيت أحدا بالكوفة إلا وهؤلاء الأربعة أفضل منه ، فذكرهم .

تهذيب الكمال ج 15 ، ص 398 ، ذيل ترجمه عبدالله بن عون بن أرتبان ، رقم : 3469 .

اصمعي به نقل از شعبه مي گوید : هيچ كسي را در كوفه نديدم مگر اينكه اين چهار نفر از آنها برتر بودند ، سپس نام این چهار نفر را ذکر نمود .

قال محمد بن أحمد بن البراء : قال علي بن المديني ، وذكر هشام بن حسان وخالد الحذاء وعاصم الاحول وسلمة بن علقمة

وعبد الله بن عون و أيوب ، فقال : ليس في القوم مثل ابن عون و أيوب .

الجرح والتعديل : ج 5 ، ص 131 ، باب العين ، ذيل ترجمه عبدالله بن عون البصري ، رقم : 605 .

محمد بن أحمد بن البراء مي گوید علي بن المديني در حالي كه در مورد هشام بن حسان وخالد الحذاء وعاصم الاحول وسلمة بن علقمة وعبد الله بن عون و أيوب صحبت مي كرد گفت در میان قوم (يعني اصحاب حديث در نزد ما) فردي مانند ابن عون و ايوب يافت نمي شود .

وقال أبو داود الطيالسي ، عن شعبة : ما رأيت مثل أيوب ويونس وابن عون .

الجرح والتعديل : ج 5 ، ص 133 ، باب الالف ، ذيل ترجمه أيوب بن أبي تيمية ، رقم : 4 : الجرح والتعديل : ج 5 ، باب العين ، ص 145 .

أبو داود الطيالسي به نقل از شعبة مي گوید : شعبه گفت تاکنون مثل أيوب ويونس وابن عون نديده ام .

قال حفص بن عمرو الربالي ، عن معاذ بن معاذ : سمعت هشام بن حسان يقول : حدثني من لم تر عينا ي مثله - فقلت في

نفسى : اليوم يستبين فضل الحسن وابن سيرين - قال : فأشار بيده إلي ابن عون وهو جالس .

تهذيب الكمال ج 15 ، ص 399 ، ذيل ترجمه عبدالله بن عون بن أرتبان ، رقم : 3469 .

حفص بن عمرو الربالي به نقل از معاذ بن معاذ مي گوید : از هشام بن حسان شنيدم كه مي گفت : از كسي حديث شنيدم كه

چشمانم تاکنون مثل او را (در علم و فضيلت) نديده بود ، پيش خود گفتم امروز فضائل حسن بصري و ابن سيرين با این

سخن آشكار شد ، (كه ناگهان) هشام بن حسان با دستش به ابن عون كه در مجلس حاضر بود اشاره نمود

قال الربالي : فذكرته للخليل بن شيبان ، فقال : سمعت عمر بن حبيب يقول : سمعت عثمان البتي يقول : ما رأيت عينا ي مثل ابن

عون .

تهذيب الكمال ج 15 ، ص 399 ، ذيل ترجمه عبدالله بن عون بن أرتبان ، رقم : 3469 .

ربالي گوید : این حرف را برای خلیل بن شیبان نقل کردم ، او نیز گفت از عمر بن حبيب شنیدم مي گفت عثمان البتي میگفت :
چشمانم (در فضیلت و برتری) فردي مثل ابن عون ندیده است .

قال نعيم بن حماد، عن ابن المبارك: ما رأيت أحد ذكر لي قبل أن ألقاه ثم لقيته، إلا وهو علي دون ما ذكر لي إلا حيوة، وابن
عون، وسفيان، فأما ابن عون: فلو ددت أني لزمته حتي أموت أو يموت .

تهذيب الكمال ج 15 ، ص 400 ، ذيل ترجمه عبدالله بن عون بن أرتبان ، رقم : 3469 .

نعيم بن حماد از عبدالله بن مبارك نقل مي کند : حالات هر کسي را که براي من نقل نمودند بعد از ملاقات با او دریافتیم آنقدر هم که
مي گفتند اهل فضل نبود ، غير از حيوة وابن عون ، وسفيان ، اما ابن عون : (آنقدر با فضیلت است که) من دوست دارم آنقدر
شاگرد او باشم تا اینکه يا من از دنيا بروم يا او .

قال ابن المبارك: ما رأيت أحدا أفضل من ابن عون .

تاريخ البخاري الكبير : ج 5 ، ص 163 ، ذيل ترجمة عبدالله بن عون بن أرتبان ، رقم : 512 .

عبدالله ابن مبارك مي گوید : احدي را افضل از ابن عون ندیدم .

ابن حبان مي گوید :

من سادات أهل زمانه عبادة وفضلا وورعا ونسكا وصلابة في السنة، وثدة علي أهل البدع

النقات: ج 7 ، ص 3 .

(ابن عون) درمیان اهل زمانش از جهت عبادت و فضیلت و دوری از شبهات و سیره و روش و تقیدش به سنت نبوی و مقابله با
بدعت گزاران از بزرگان بود (و دارای مقامی بس رفیع بود) .

در نتیجه ، همان طوری که ذکر شد ، اولاً برخی از علمای اهل سنت تصریح کرده اند که وي صحابي بوده و در آخرین روزهای
عمر نبی مکرم اسلام وي را ملاقات کرده است در نتیجه در حادثه حمله به خانه صدیقه شهیده حضور داشته است و شاهد
ماجرا بوده است ؛ ثانياً : بر فرض این که روایت منقطع و از گفته های خود ابن عون باشد ، باز هم برای اثبات ادعای ما کفایت
مي کند ؛ زیرا اعتراف شخصی مثل ابن عون که شك او در نزد علمای اهل سنت همانند یقین است و ... ، خود بهترین دلیل
برای ما است .

4 . ابن قتیبه دینوری (212-276هـ) :

وإن أبا بكر رضي الله عنه تفقد قوما تخلفوا عن بيعته عند علي كرم الله وجهه ، فبعث إليهم عمر ، فجاء فنأدهم وهم في دار

علي ، فأبوا أن يخرجوا فدعا بالحطب وقال : والذي نفس عمر بيده . لتخرجن أو لأحرقن علي من فيها ، فقبل له : يا أبا

حفص ، إن فيها فاطمة ؟ فقال : وإن

في رواية أن عمر جاء إلي بيت فاطمة في رجال من الأنصار ونفر قليل من المهاجرين .

الإمامة والسياسة - ابن قتيبة الدينوري ، تحقيق الشيرازي - ج 1 - ص 30 .

ابي بكر به دنبال عده اي که حاضر نشده بودند با او بيعت کنند بود همان افرادی که نزد علي (عليه السلام) تجمع کرده بودند ، لذا عمر را به دنبال آنها فرستاد عمر سر رسید آنان را صدا کرد ، ولي آنها اعتنايي نکرده و از خانه خارج نشدند . عمر هيضم خواست و گفت :

و الذي نفس عمر بيده لتخرجن او لاحرقنها علي من فيها .

به همان خدائي که جان عمر در دست اوست ، سوگند ياد مي کنم که بيرون بياييد و گرنه خانه را با کساني که در آن هستند

آتش خواهيم زد . به عمر گفتند : اي اباحفص ! فاطمه (عليها السلام) در اين خانه است . عمر پاسخ داد : باشد !!

در روايت ديگري آمده است : عمر با عده زيادي از انصار و افراد کمي از مهاجرين در ب خانه حضرت فاطمه زهرا سلام الله عليها آمده بود .

«ابن قتيبه» مي افزايد :

... فاطمه (عليها السلام) چون صدای آن ها را شنيد ، با صدای بلند ندا کرد :

يا ابت يا رسول الله (صلي الله عليه وآله وسلم) ماذا لقينا بعدك من ابن الخطاب و ابن ابي قحافة

الإمامة والسياسة ، ابن قتيبه ، ج 1 ، ص 30 .

اي پدر ! اي رسول الله (صلي الله عليه وآله وسلم) ! ما پس از تو چه (ظلم ها) که از (عمر) بن خطاب و (ابوبکر) ابن ابي قحافة ديديم ...

انتساب كتاب الإمامة والسياسة به ابن قتيبه :

برخي از وهابيون ، در انتساب كتاب الإمامة والسياسة به ابن قتيبه اشکال مي کنند و از اين طريق مي خواهند رواياتي را که وي

در کتابش آورده و حقيقي را که آشکار کرده است ، از اعتبار بپندازند . که در جواب مي گوييم :

اولاً : اين کتاب بارها با نام مؤلف آن «ابن قتيبه دينوري» در مصر و ساير کشورها چاپ شده و حتي چندين نسخه خطي از اين

کتاب در سراسر دنيا ؛ از جمله در کتابخانه هاي مصر ، پاریس ، لندن ، ترکیه و هند موجود است ؛

ثانياً : بسياري از علمای اهل سنت ؛ حتي از علماء و بزرگان معاصر آن ها ، به تأليف اين کتاب و صحت انتساب آن به ابن قتيبه

تصريح داشته و در نقل روايات تاريخي به آن استناد کرده اند . ما به جهت اختصار به اسامي چند تن از بزرگان اهل سنت

اشاره مي کنيم :

1. ابن حجر هيتمي در کتاب تطهير الجنان و اللسان .

تطهير الجنان و اللسان ، ابن حجر هيثمي ، ص 72 .

2 . ابن عربي متوفاي 543 هـ در كتاب «العواصم من القواصم» ضمن نقل مطالبی از این كتاب به صحت انتساب آن به «ابن قتیبه» تصریح دارد .

العواصم من القواصم ، ابن عربي ، ص 248 .

3 . نجم الدين عمر بن محمد مكي مشهور به «ابن فهد» در كتاب «اتحاف الوري باخبار ام القرى» در ذكر حوادث سال 93 هـ مي نويسد :

و قال ابومحمد عبدالله بن مسلم ابن قتيبة في كتاب الامامة و السياسة ...»

اتحاف الوري باخبار ام القرى ، ابن فهد ، حوادث سال 93 هـ . ق .

و سپس حكایت دستگیری «سعیدبن جبیر» را به نقل از آن كتاب ذكر مي كند .

4 . قاضي ابو عبدالله تنوزي معروف به «ابن شباط» در كتاب «الصلة السمطيه» .

الصلة السمطيه ، ابن شباط ، فصل دوم ، باب 34 .

5 . تقي الدين فاسي مكي در كتاب «العقد الثمين» .

العقد الثمين ، تقي الدين فاسي مكي ، ج 6 ، ص 72 .

6 . شاه سلامة الله در كتاب «معركة آراء» .

معركة الآراء ، شاه سلامة الله ، ص 126 .

7 . جرجي زيدان در كتاب «تاريخ آداب اللغة العربية» مي نويسد :

الامامة و السياسة ، هو تاريخ الخلافة و شروطها بالنظر الي طلابها من وفاة النبي الي عهد الامين و المأمون ، طبع بمصر سنة 1900 و منه نسخ خطية في مكتبات باريس و لندن .

تاريخ آداب اللغة العربية ، جرجي زيدان ، ج 2 ، ص 171 .

8 . فريد وجدي در كتاب «دايرة المعارف القرن العشرين» مي نويسد :

اورد العلامة الدينوري في كتابه الامامة و السياسة ...

دايرة المعارف القرن العشرين ، فريد وجدي ، ج 2 ، ص 754 .

و باز در جايي ديگر مي نويسد :

... كتاب الامامة و السياسة لابي محمد عبدالله بن مسلم الدينوري المتوفي سنة 270 هـ .

همان ، ص 749 .

ثالثاً : عده اي از بزرگان اهل سنت عليرغم قبول صحت انتساب اين كتاب به «ابن قتيبه» و تأييد حقايق تلخ و ناگواري كه در

آن از تاریخ صدر اسلام نقل شده ، بر او ایراد گرفته اند که چرا وی به وظیفه پرده پوشی و سانسور حقایق و تحریف تاریخ عمل نکرده است ! آن ها اظهار داشته اند که او نیز همچون دیگران می بایست از نقل این حقایق خودداری می کرد !!
این عربی در کتاب العواصم من القواصم اظهار می دارد :

و من اشد شیئی علی الناس جاهل عاقل او مبتدع محتال . فاما الجاهل فهو ابن قتیبة فلم یبق و لم یذر للصحابة رسماً فی کتاب الامامة و السياسة ان صح عنه جمیع ما فیہ .

العواصم من القواصم ، ابن عربی ، ص 248 .

از سخت ترین و ناگوارترین امور در جامعه ، یکی اندیشمند ناآگاه و دیگری بدعت گذار حيله گر است ؛ اما اندیشمند ناآگاه همچون ابن قتیبه است که در کتاب «الامامة و السياسة» رسم [پرده پوشی] را در مورد صحابه مراعات نکرده ؛ البته اگر نسبت همه کتاب به او صحیح باشد (و از پسرش نباشد ، که در این صورت اشکال بر پسر او وارد است ، زیرا بسیاری از روایات از پسر او نقل شده است) .

البته روایت پسر او از او اشکالی ندارد ، زیرا در کتاب احمد بن حنبل بیشتر روایات را پسر او از وی نقل می کند .
شایان ذکر است که اهل سنت معتقدند بر مورخان و محدثان واجب است تا در هنگام مواجهه با اخبار مربوط به رفتارهای سوء صحابه سکوت ، کتمان و پرده پوشی کنند .

ابن حجر هیثمی می نویسد :

صرح ائمتنا و غیرهم فی الاصول بأنه يجب الامساک عما شجر بین الصحابة .

پیشوایان ما و دیگر فرق تصریح دارند که بر همگان واجب است تا از نقل مشاجرات و درگیری های میان صحابه اجتناب کنند و وقتی خودداری از نقل مشاجرات صحابه واجب باشد ، اجتناب از نقل ظلم ها و تعدیات و صدماتی که به حضرت علی ، صدیقه شهیده و سایر اهل بیت (علیهم السلام) روا داشته اند در نزد آن ها به طریق اولی واجب است .

ابن حجر هیثمی سپس در مورد «ابن قتیبه» و کتابش اظهار می دارد :

... مع تألیف صدرت من بعض المحدثین کابن قتیبه مع جلالته القاضیه بأنه کان ینبغی له ان لا یذکر تلك الظواهر ، فإن أبی الآ أن یذکرها فلیبین جریانها علی قواعد اهل السنة ...

الصواعق المحرقة ، ص 93 .

نظر به کتاب هایی که بعضی از محدثان و الامقام همانند ابن قتیبه [در حوادث صدر اسلام] نوشته اند ، شایسته این بود که وی از ذکر جزئیات حوادث اجتناب می نمود ، و چنانچه ناچار از نقل آن ها بوده ، می بایست جریان این حوادث را مطابق قواعد اهل سنت تعدیل و تبیین می نمود .

ابن حجر ، حتي سكوت و اجتناب را هم كافي نمي داند ؛ بلکه توصیه به «تحريف» و «تعديل» حوادث تاريخي مي كند!

آيا شما از اين پيشنهاده و توصیه «ابن حجر» چيزي جز «جواز تحريف تاريخ» استنباط مي كنيد ؟

5 . محمد بن جرير طبري (310هـ) :

عن زياد بن كليب قال : أتى عمر بن الخطاب منزل عليّ وفيه طلحة والزبير ورجال من المهاجرين فقال : والله لأحرقنّ عليكم أو لتخرجنّ إليّ البيعة» ، فخرج عليه الزبير مصلاً بالسيف فعثر فسقط السيف من يده فوثبوا عليه فأخذه .

تاريخ الطبري ، ج 2 ، ص 443 .

عمر بن خطاب به خانه علي آمد در حالي كه گروهی از مهاجران در آنجا گرد آمده بودند . وي رو به آنان كرد و گفت : به خدا سوگند خانه را به آتش مي كشم مگر اينكه براي بيعت بيرون بياييد . زبير از خانه بيرون آمد در حالي كه شمشير كشيده بود ، نگاهان پاي او لغزيد و شمشير از دستش افتاد ، در اين موقع ديگران بر او هجوم آوردند و شمشير را از دست او گرفتند .

بررسي سند روايت :

طبري ، روايت را با اين سند نقل مي كند :

حدثنا ابن حميد ، قال : حدثنا جرير ، عن مغيرة ، عن زياد بن كليب .

حميد بن محمد :

مزي در تهذيب الكمال در ترجمه وي مي نويسد :

و قال عبد الله بن أحمد بن حنبل : سمعت أبي يقول : لا يزال بالري علم ما دام محمد بن حميد حيا .

عبدالله فرزند احمد بن حنبل مي گوید : از پدرم شنيدم كه ميگفت : تا زماني كه محمد بن حميد زنده بود ، علم در ري باقي بود

قال عبد الله : حيث قدم علينا محمد بن حميد كان أبي بالعسكر فلما خرج قدم أبي و جعل أصحابه يسألونه عن ابن حميد ،

فقال لي : مال هؤلاء يسألوني عن ابن حميد .

قلت : قدم ها هنا فحدثهم بأحاديث لا يعرفونها . قال لي : كتبت عنه ؟ قلت : نعم كتبت عنه جزءا . قال : اعرض علي ،

فعرضتها عليه ، فقال : أما حديثه عن ابن المبارك و جرير فهو صحيح ، و أما حديثه عن أهل الري فهو أعلم .

و نيز مي گوید : وقتي كه محمد بن حميد به نزد ما آمد ، پدرم در لشكرگاه بود ؛ و وقتي كه او رفت پدرم به شهر بازگشت ؛ پس

شاگردان او در مورد ابن حميد از او سوال كردند ؛ پدرم به من گفت : چه شده است كه ايشان در مورد ابن حميد از من سوال

مي كنند ؟ گفتم : به اينجا آمده بود و براي ايشان رواياتي نقل كرد كه ايشان تاكنون نشنيده بودند ؛ پدرم گفت : از او چيزي

نوشته اي ؟ پاسخ دادم : آري ؛ يك دفتر از او روايت نوشته ام ؛ گفت : بياور تا آن را ببينم ؛ و وقتي ديد گفتم : روايت او از ابن

مبارك و جرير صحيح است ؛ و اما روايت او از اهل ري ، خود او دانا تر است (من در اين زمينه اطلاعي ندارم)

و قال أبو قريش محمد بن جمعة بن خلف الحافظ : قلت لمحمد بن يحيى الذهلي : ما تقول في محمد بن حميد ؟ قال : ألا تراني هو ذا أحدث عنه .

... به محمد بن يحيى ذهلي گفتم : نظر تو در مورد ابن حميد چيست ؟

پاسخ داد : آیا ندیده اي که من از او روایت مي کنم ؟

قال : و كنت في مجلس أبي بكر الصاغاني محمد بن إسحاق ، فقال : حدثنا محمد بن حميد . فقلت : تحدث عن ابن حميد ؟ فقال : و ما لي لا أحدث عنه و قد حدث عنه أحمد بن حنبل و يحيى بن معين .

... در مجلس ابو بكر صاغانی محمد بن اسحاق بودم ؛ پس گفتم : محمد بن حميد برای ما روایت کرد که ... ؛ به او گفتم از

ابن حميد روایت مي کنی ؟ گفتم : چه ایرادی دارد وقتی احمد بن حنبل و يحيى بن معين از او روایت نقل کرده اند ؟

و قال أبو بكر بن أبي خيثمة : سئل يحيى بن معين عن محمد بن حميد الرازي فقال : ثقة . ليس به بأس ، رازي كيس .

... از يحيى بن معين در مورد او سوال شد ؛ در پاسخ گفتم : مورد اطمینان است و ایرادی در او نیست ، زيرك و از اهل ري است .

و قال أبو العباس بن سعيد : سمعت جعفر بن أبي عثمان الطيالسي يقول : ابن حميد ثقة ، كتب عنه يحيى و روي عنه من يقول فيه هو أكبر منهم .

تهذيب الكمال ، ج 25 ، ص 100 .

... از جعفر بن عثمان طيالسي شنيدم که مي گفتم : ابن حميد مورد اطمینان است ؛ يحيى از او روایت کرده است و کسی از او روایت کرده است که از مشهور است از همه ایشان (روایت) بزرگتر است (احمد بن حنبل) .

جرير بن عبد الحميد بن قرط الضبي :

وي از راويان صحيح بخاري و مسلم است و در وثاقت وي شك و شبهه اي نیست . مزي در تهذيب الكمال در ترجمه وي مي نويسد :

و قال محمد بن سعد : كان ثقة كثير العلم ، يرحل إليه .

و قال محمد بن عبد الله بن عمار الموصلي : حجة كانت كتبه صحاحا .

تهذيب الكمال ، ج 4 ، ص 544 .

محمد بن سعد : او مورد اطمینان و دارای علم زيادی بود که مردم به سوي او سفر مي کردند .

... او حجت بود و همه کتاب هایش صحيح .

مغيرة بن مقسم ضبي :

وي نیز از راویان بخاری و مسلم است . مزی در تهذیب الکمال در باره وي مي گوید :

عن أبي بكر بن عياش : ما رأيت أحداً أفقه من مغيرة ، فلزمته .

و قال أحمد بن سعد بن أبي مریم ، عن يحيى بن معين : ثقة ، مأمون .

قال عبد الرحمن بن أبي حاتم : سألت أبي ، فقلت : مغيرة عن الشعبي أحب إليك أم ابن شبرمة عن الشعبي ؟ فقال : جميعاً

ثقتان .

و قال النسائي : مغيرة ثقة .

تهذيب الکمال ، ج 28 ، ص 400 .

ابو بكر عياش : کسی را داناتر از مغیره ندیدم که بخوایم با او همراه شوم .

يحيى بن معين : او مورد اطمینان و امین است .

ابن ابی حاتم : از پدرم سوال کردم که آیا روایت مغیره از شعبی برای تو دوست داشتنی تر است یا روایت شبرمه از شعبی ؟

گفت : هر دو مورد اطمینانند .

نسایي : مغیره مورد اطمینان است .

زیاد بن کلب :

وي نیز از راویان صحیح مسلم ، ترمذی و ... است . مزی در تهذیب الکمال در ترجمه وي مي گوید :

قال أحمد بن عبد الله العجلي : كان ثقة في الحديث ، قديم الموت .

و قال النسائي : ثقة .

و قال ابن حبان : كان من الحفاظ المتقين ، مات سنة تسع عشرة و مئة .

تهذيب الکمال ، ج 9 ، ص 506 .

عجلي : او در روایت مورد اطمینان بود ولي زود از دنیا رفت .

نسایي : او مورد اطمینان است .

ابن حبان : او از حافظان ثابت قدم بود ، در سال 109 از دنیا رفت .

6 . مسعودي شافعي (345هـ) :

فهموا عليه وأحرقوا بابه ، واستخر جواه منه كرهاً ، وضغطوا سيّدة النساء بالباب حتّى أسقطت محسناً .

اثبات الوصية ، ص 143 .

به او هجوم آورده و درب خانه او را آتش زدند و او را به زور از آن بیرون آوردند و سرور زنان را با در چنان فشار دادند که سبب

سقط محسن گردید .

تقی الدین سبکی در کتاب الطبقات الشافعیة نام او را در زمره علمای شافعی مذهب می آورد ؛ از این رو ، اشکال شیعه بودن وی مردود است .

الطبقات الشافعیة ج 3 ، ص 456 و 457 ، رقم 225 ، چاپ دار احیاء الکتب العربیة .

7 . ابن عبد ربّه (463هـ) :

ابن عبد ربّه در العقد الفرید می نویسد :

الذین تخلفوا عن بیعة أبي بكر: عليّ والعباس ، والزبير ، وسعد بن عبادة . فأما عليّ والعباس والزبير ففقدوا في بيت فاطمة حتّي بعث اليهم أبو بكر عمر بن الخطاب ليخرجوا من بيت فاطمة وقال له: إن أبوا فقاتلهم . فأقبل عمر بقبس من نار عليّ أن يضرهم عليهم الدار فلقيته فاطمة فقالت: يا بن الخطاب! أجنّت لتحرق دارنا؟ قال: نعم أو تدخلوا فيما دخلت فيه الأمة فخرج عليّ حتّي دخل عليّ أبي بكر .

العقد الفرید، ابن عبدربه، ج3، ص 63 طبع مصر .

ابوبکر به عمر بن خطاب مأموریت داد که برود و آنان را از خانه بیرون بیاورد و به وی گفت: چنانچه مقاومت کردند و از بیرون آمدن خودداری کردند، با آنان جنگ کن . عمر با شعله آتشی که همراه داشت و آن را به قصد آتش زدن خانه فاطمه (علیها السلام) برداشته بود، به سوی آنها حرکت کرد . فاطمه (علیها السلام) گفت: یا بن الخطاب اجیت لتحرق دارنا؟ ای پسر خطاب! آتش آورده ای خانه مرا بسوزانی؟ گفت: بلی، مگر این که به آنچه امت در آن داخل شده اند (بیعت با ابوبکر) شما هم داخل شوید

8 . ابن عبد البر قرطبي (368- 463هـ) :

ابن عبد البر قرطبي می گوید :

فقلت لهم: إن عمر قد جاءني وحلف لئن عدتم ليفعلن وايم الله ليفين بها

الاستيعاب، ابن عبد البر قرطبي، ج3، ص 975 ؛ المصنف، ابن ابي شيبه، ج8، ص 572 .

پس فاطمه به ایشان گفت : عمر به نزد من آمد و قسم خورد که اگر دوباره به اینجا آمدید قسم به خداوند که چنین و چنان می کنم . و قسم به خدا که وی چنین خواهد کرد .

9 . مقاتل بن عطية (505هـ) :

ان ابابكر بعد ما اخذ البيعة لنفسه من الناس بالارحاب و السيف و القوة ارسل عمر ، و قنفذاً و جماعة الي دار علي و فاطمه (عليهما السلام) و جمع عمر الحطب علي دار فاطمة (عليها السلام) و احرق باب الدار .

الامامة و الخلافة، مقاتل بن عطيه ، ص 160 و 161 که با مقدمه اي از دکتر حامد داود استاد دانشگاه عين الشمس قاهره به چاپ رسیده، چاپ بيروت، مؤسسه البلاغ .

هنگامي که ابوبکر از مردم با تهديد و شمشير و زور بيعت گرفت ، عمر ، قنذ و جماعتي را به سوي خانه علي و فاطمه (عليها السلام) فرستاد ، و عمر هيضم جمع کرد و در خانه را آتش زد

10 . ابي الفداء (732هـ) :

وي در تاريخش مي نويسد :

ثم إن أبا بكر بعث عمر بن الخطاب إلي علي ومن معه ليخرجهم من بيت فاطمة رضي الله عنها وقال إن أبوا فقاتلهم فأقبل عمر بشئ من نار علي أن يضرم الدار فلقيته فاطمة رضي الله عنها وقالت إلي أين يا بن الخطاب أجئت لتحرق دارنا قال نعم أو تدخلوا فيما دخل فيه الأمة فخرج حتي أتى أبا بكر فبايعه .

وكذا نقله القاضي جمال الدين بن واصل وأسنده إلي ابن عبد ربّه المغربي .

تاريخ ابوالفداء، ج 1، ص 156 طبع بالمطبعة الحسينية .

ابو بكر عمر را به نزد علي و همراهيان وي فرستاد تا ايشان را از خانه فاطمه بيرون آورد ؛ و گفت اگر ممانعت کردند پس با ايشان جنگ بنما . پس عمر با مقداري آتش به سمت ايشان آمد تا خانه را به آتش بکشد . پس فاطمه عليها السلام او راديد و گفت به کجا مي روي اي فرزند خطاب . آیا آمده اي که خانه ما را به آتش بکشي؟ گفت آري مگر اينکه همان کاري را بنماييد که مردم کردند . پس علي بيرون آمده به نزد ابا بكر رفت پس با وي بيعت نمود .

11 . صفدي (764هـ) :

ان عمر ضرب بطن فاطمة يوم البيعة حتي ألت المحسن من بطنها .

الوافي بالوفيات ، ج 5 ، ص 347 .

عمر در روز بيعت به شکم فاطمه ضربه اي زد که منجر به سقط شدن محسن از شکمش شد .

12 . ابن حجر عسقلاني (852هـ) و شمس الدين ذهبي (748هـ) :

ابن حجر عسقلاني در لسان الميزان و ذهبي در ميزان الاعتدال مي نويسند :

إن عمر رفس فاطمة حتي أسقطت بمحسن .

لسان الميزان ، ج 1 ، ص 268 .

عمر به فاطمه لگد زد که سبب سقط محسن گرديد .

البتة ابن حجر ، اين روايت را به دليل وجود ابن أبي دارم در سند آن و به بهانه رافضي بودن وي رد مي کند ؛ در حالي ذهبي در

سير اعلام النبلاء ، وي را اين گونه معرفي مي کند :

349- ابن أبي دارم * الامام الحافظ الفاضل ، أبو بكر أحمد بن محمد السري بن يحيى بن السري بن أبي دارم .

سير اعلام النبلاء ، ج 15 ، ص 576 ، رقم 349 ، ترجمه ابن أبي دارم .

ذهبي در جاي ديگر مي نويسد :

كان موصوفا بالحفظ والمعرفة إلا أنه يترفض .

سير اعلام النبلاء ، ج 15 ، ص 577 ، رقم 349 ، ترجمه ابن أبي دارم .

ذهبي در جاي ديگر مي گويد :

وقال محمد بن حماد الحافظ ، كان مستقيم الامر عامة دهره .

سير اعلام النبلاء ، ج 15 ، ص 578 ، رقم 349 ، ترجمه ابن أبي دارم .

ذهبي در ميزان الاعتدال مي گويد :

وقال محمد بن أحمد بن حماد الكوفي الحافظ - بعد أن أرخ موته : كان مستقيم الامر عامة دهره .

ميزان الاعتدال ج 1 ، ص 139 ، رقم 552 ، ترجمه أحمد بن محمد بن السري بن يحيى بن أبي دارم المحدث . أبو بكر الكوفي : لسان الميزان - ابن

حجر عسقلاني ، رقم 824 ، ترجمه احمد بن محمد بن السري بن يحيى بن أبي دارم المحدث أبو بكر الكوفي .

هر چند که ذهبي نيز در ادامه وي را به همان دليل رافضي بودن و نقل همين روايت و برخي روايات ديگر در مذمت خلفاء ،

مذمت مي کند و حتي به وي اين چنين فحاشي مي کند :

شيخ ضال معثر .

پيرمردي گمراه و خطا کار!!!

اما آیا رافضي بودن يك راوي مي تواند دليل بر عدم وثاقت وي باشد ؟

و آیا به مجرد رافضي بودن مي توان روايت فردي را کنار زد و باطل قلمداد نمود ؟ اگر اينگونه باشد بايد اهل سنت بر تعداد

زيادي از روايات صحاح سته خط بطلان بکشند زيرا مؤلفين صحاح سته در موارد بسياري از رافضه حديث نقل نموده اند که

به عنوان نمونه به چند مورد اشاره مي کنيم :

1- عبید الله بن موسی : ذهبي در مورد اين فرد مي گويد :

كان معروفًا بالرفض .

به رافضي بودن معروف بود .

سير أعلام النبلاء ج 9 ، ص 556 ، ترجمه عبید الله بن موسی ، رقم 215 .

و در جاي ديگر مي گويد :

وحدیثه فی الکتب الستة .

احادیث او در کتب صحاح سته موجود است .

سیر أعلام النبلاء ج 9 ، ص 555 ، ترجمه عبید الله بن موسی ، رقم 215 .

مزی نویسنده تهذیب الکیمال می گوید تمامی صحاح سته از این شخص روایت نقل کرده اند .

2- جعفر بن سلیمان الضبعی (علمای اهل سنت ایشان را رافضی و از شیعیان عالی می دانند)

خطیب بغدادی از یزید بن زریع نقل می کند که می گفت :

فان جعفر بن سلیمان رافضی .

تاریخ بغداد ج 5 ، ص 372 ، ذیل ترجمه أحمد بن المقدم بن سلیمان بن الأشعث بن أسلم بن سويد بن الأسود بن ربیعة بن سنان أبو الأشعث

العجلی البصری ، رقم 2925 .

مزی نویسنده تهذیب الکیمال می گوید : بخاری در کتاب الأدب المفرد و بقیه نویسندگان صحاح یعنی (مسلم - أبو داود -

الترمذی - النسائی - ابن ماجه) در کتب صحاحشان از این شخص روایت نقل کرده اند .

تهذیب الکیمال ج 5 ، ص 43 ، ترجمه جعفر بن سلیمان الضبعی ، رقم 943 .

3- عبد الملك بن أعین الكوفي

مزی نویسنده تهذیب الکیمال می گوید تمامی صحاح سته از این شخص روایت نقل کرده اند .

تهذیب الکیمال ج 18 ، ص 282 ، ترجمه عبد الملك بن أعین الكوفي ، رقم 3514 .

مزی به نقل از سفیان می گوید : او رافضی است :

عن سفیان : حدثنا عبد الملك بن أعین شیعى كان عندنا رافضی صاحب رأي .

تهذیب الکیمال ج 18 ، ص 283 ، ترجمه عبد الملك بن أعین الكوفي ، رقم 3514 .

قال علي بن المديني : « لو تركت أهل البصرة لحال القدر ، ولو تركت أهل الكوفة لذلك الرأي ، يعني التشيع ، خربت الكتب »

اگر بصریان را به خاطر قدری بودن و کوفیان را به خاطر نظرشان (شیعه بودن) رها کنی ، همه کتاب ها را نابود کرده ای .

بعد در توضیح سخن علی بن مدینی می گوید :

قوله : خربت الكتب ، يعني لذهب الحديث .

الكفاية في علم الرواية ، ص 157 ، رقم 338 .

کتاب ها را نابود کرده ای یعنی همه احادیث از بین می رود .

و نیز در جای دیگر می نویسد :

وسئل عن الفضل بن محمد الشعراني ، فقال : صدوق في الرواية إلا أنه كان من الغالين في التشيع ، قيل له : فقد حدثت عنه

في الصحيح ، فقال : لأن كتاب أستاذي ملآن من حديث الشيعة يعني مسلم بن الحجاج .

الكفاية في علم الرواية ، ص 195 ، رقم 349 .

از او در مورد فضل بن محمد شعراني سوال شد ؛ پس گفت : در روایت راستگوست ، اما اشکالي که دارد این است که در مورد تشیع زیاده روی می کند ؛ به او گفتند : در صحیح از وی روایت کرده اید .

گفت : کتاب استادم پر از روایات شیعه است (یعنی کتاب صحیح مسلم)!!!

13 . ابو ولید محمد بن شحنة حنفي (817هـ):

ثم إن عمر جاء إلي بيت علي ليحرقه علي من فيه فلقيته فاطمة (عليها السلام) . فقال : ادخلوا فيما دخلت فيه الأمة .

روضة المناظر في أخبار الأوائل والأواخر (هامش الكامل لابن الأثير) ، ج 11 ، ص 113 (ط الحلبي ، الأندلس سنة 1301) .

عمر به خانه علي آمد تا آن را با کسانی که در آن بودند به آتش بکشد ، پس فاطمه او را دید ؛ عمر به او گفت : در آن چیزی که همه امت در آن وارد شدند ، وارد شوید (بیعت با ابو بکر)

14 . محمد حافظ ابراهيم (1287-1351هـ):

محمد حافظ ابراهيم ، شاعر مصري که به شاعر نیل شهرت دارد ، دیوانی دارد که در ده جلد چاپ شده است . وی در قصیده معروف به «قصیده عمریة» ، یکی از افتخارات عمر بن خطاب این دانسته که در خانه علي عليه السلام آمد و گفت : اگر بیرون نیایید و با ابوبکر بیعت نکنید ، خانه را به آتش می کشم ولو دختر پیامبر در آن جا باشد .

جالب آن است که وی قصیده اش را در يك جلسه بزرگ قرائت کرد و حضار نه تنها بر او خرده نگرفتند ؛ بلکه تشویق کردند و به وی مدال افتخار نیز دادند .

وی در این قصیده می گوید :

وقولة لعلي قالها عمر أكرم بسامعها أعظم بملقيها

حرقك دارك لأبقي عليك بها إن لم تباع وبنت المصطفي فيها

ما كان غير أبي حفص بقائلها أمام فارس عدنان وحاميهما .

ديوان محمد حافظ ابراهيم ، ج 1 ، ص 82 .

و گفتاری که عمر آن را به علي (عليه السلام) گفت به چه شنونده بزرگواری و چه گوینده مهمی؟!

به او گفت : اگر بیعت نکنی ، خانه ات را به آتش می کشم و احدي را در آن باقي نمی گذارم ؛ هر چند دختر پیامبر مصطفي در آن باشد .

جز ابو حفص (عمر) کسی جرأت گفتن چنین سخنی را در برابر شهسوار عدنان و مدافع وی نداشت .

15 . عمر رضا كحالة (معاصر) :

وي اینگونه نقل می کند :

وتفقد أبو بكر قوماً تخلفوا عن بيعته عند علي بن أبي طالب كالعباس ، والزبير وسعد بن عباد ففقدوا في بيت فاطمة ، فبعث أبو بكر إليهم عمر بن الخطاب ، فجاءهم عمر فناداهم وهم في دار فاطمة ، فأبوا أن يخرجوا فدعا بالحطب ، وقال : والذي نفس عمر بيده لتخرجن أو لأحرقنّها علي من فيها . فقيل له : يا أبا حفص إنّ فيها فاطمة ، فقال : وإن ...

اعلام النساء : ج 4 ، ص 114 .

ابو بكر عمر را به دنبال عده ای که از بیعت با او سرباز زده بودند _ از جمله عباس و زبیر و سعد بن عباد _ و نزد آقا امیر المؤمنین علی علیه السلام در خانه حضرت زهرا تحصن کرده بودند فرستاد ، عمر آمد و آنها را صدا زد که بیرون بیایند آنها در خانه بودند و از بیرون آمدن ابا کردند ، عمر هیزم طلب کرد و گفت : قسم به آنکه جان عمر در دست اوست یا بیرون بیایید و یا اینکه خانه را با اهلش به آتش می کشم . به گفته شد ای اباحفص (کنیه عمر) در این خانه فاطمه است ، او گفت اگرچه فاطمه هم باشد (خانه را به آتش می کشم) .

16 . عبد الفتاح عبد المقصود :

این دانشمند خبیر و شهیر مصری ، داستان دربار هجوم به خانه وحی را در دو مورد از کتاب خود آورده است که ما به آن ها اشاره می کنیم :

إنّ عمر قال : والذي نفسي بيده ، ليخرجنّ أو لأحرقنّها علي من فيها ... ! قالت له طائفة خافت الله ورعت الرسول في عقبه : يا أبا حفص ! إنّ فيها فاطمة ... ! فصاح لا يبالي : وإن ... ! واقترب وقوع الباب ، ثم ضربه واقتحمه ... وبدا له عليّ ... ورنّ حينذاك صوت الزهراء عند مدخل الدار ... فإن هي إلا رنة استغاثة أطلقتها : يا أبت رسول الله ... تستعدي بها الراقد بقربها في رضوان ربّه علي عسف صاحبه ، حتي تبدّل العاتي المدل غير إهابه ، فتبدّد علي الأثر جبروته ، وذاب عنفه وعنفوانه ، ووذ من خزي لو يخرّ صعقاً تبتلعه مواطئ قدميه ارتداد هدبه اليه
وعند ما نكص الجمع ، وراح يفرّ كنوافر الظباء المفزوعة أمام صيحة الزهراء ، كان عليّ يقلّب عينيه من حسرة وقد غاض حلمه ، وثقل همّه ، وتضبضت أصابع يمينه علي مقبض سيفه كهّم من غيظه أن تغوض فيه

الإمام علي بن أبي طالب ، عبد الفتاح عبد المقصود ، ج 4 ، ص 274-277 و ج 1 ، ص 192-193 .

عمر گفت : قسم به کسی که جان عمر در دست او است ، بیرون بیایید و الا خانه را بر سر ساکنانش به آتش می کشم ! گروهی که از خدا میترسیدند و حرمت پیامبر را در نسل او نگه میداشتند ، گفتند : ای ابا حفص ! فاطمه در این خانه است . و او بی پروا فریاد زد : باشد ! عمر نزدیک آمد و در زد ، سپس با مشت و لگد در کوبید تا به زور وارد شود ، علی (علیه السلام) پیدا شد .

صدای ناله زهرا در آستانه خدا بلند شد. آن صدا، طنین استغاثه ای بود که دختر پیامبر سر داده و میگفت: پدر! ای رسول خدا ... می خواست از دست ظلم یکی از اصحابش او را که در نزدیکی وی در رضوان پروردگارش خفته بود ، برگرداند ، تا که سرکش گردن فراز بی پروا را به جای خود نشاند و جبروتش را زایل سازد و شدت عمل و سختگیری را نابود کند و آرزو می کرد قبل از این که چشمش به وی بیفتد ، صاعقه ای نازل شده او را در یابد .

وقتی جمعیت برگشت و عمر می خواست همچون آهوان رمیده ، از برابر صیحه زهراء فرار کند ، علی از شدت تأثیر و حسرت با گلوی بغض گرفته و اندوهی گران ، چشمش را در میان آنان می گردانید و انگشتان خود را بر قبضه شمشیر فشار می داد و می خواست از شدت خشم در آن فرو رود .

و باز در همان کتاب می نویسد :

و هل علي السنة الناس عقال يمنعها أن تروي قصة حطب أمر به ابن خطاب فأحاط بدار فاطمة ، و فيها علي و صحبه ، ليكون عدة الاقناع أو عدة الايقاع ؟ ..

علي أن هذه الأحايث جميعها و معها الخطط المدبرة أو المر تجلة كانت كمثل الزبد ، أسرع إلي ذهاب و معهادفة إبن الخطاب !.. أقبل الرجل ، محنقاً مندلع الثورة ، علي دار علي و قد ظاهره معاونوه و من جاء بهم فاقتموها أو شكوا علي الإقتحام . فاذا وجه كوجه رسول الله يبدو بالباب - حائلا من حزن ، علي قسماته خطوط آلام و في عينيه لمعات دمع ، و فوق جبينه عبسة غضب فائر و حنق نائر ...

و توقف عمر من خشیته و راحت دفعته شعاعا . توقف خلفه - امام الباب - صحبه الذين جاء بهم ، إذا رأوا حياهم صورة الرسول تطالعهم من خلال وجه حبيته الزهراء . و غضوا الأبصار ، من خزي أو من استحياء ؛ ثم ولت عنهم عزمات القلوب و هم يشهدون فاطمة تتحرك كالخيال ، وئيدا وئيدا ، بخطولت المحزونة الثكلي ، فتقترب من ناحية قبر أبيها ... و شخصت منهم الأنظار و أرهفت الأسماع اليها ، و هي ترفع صوتها الرقيق الحزين النبرات تهتف بمحمد الثلوي بقربها تناديه باكية مريز البكاء : « يا أبت رسول الله ... يا أبت رسول الله ... »

فكأنما زلزلت الأرض تحت هذا الجمع الباغي ، من رهبة النداء .

و راحت الزهراء و هي تستقبل المثوي الطاهر تستنجد بهذا الغائب الحاضر :

« يا أبت يا رسول الله ... ماذا لقينا بعدك من إبن الخطاب ، و إبن أبي قحافة !؟ .

فما تركت كلماتها إلا قلوبا صدعها الحزن ، و عيوننا جرت دمعا ، و رجالا ودوا لو استطاعوا أن يشقوا مواطئ أقدامهم ، ليذهبوا في طوايا الثري مغيبين .

المجموعة الكاملة الامام علي بن ابيطالب ، عبدالفتاح عبدالمقصود ، ترجمه سيد محمود طالقاني ، ج 1، ص 190 تا 192.

مگر دهان مردم بسته و بر زبانها بند است که قصه هیز می را که زاده خطاب دستور داده بود که در درب خانه فاطمه جمع کنند بازگو نکنند؟!

آری زاده خطاب دور خانه را که علی و اصحابش در آن بودند محاصره کرد تا بدین وسیله آنان را قانع سازد یا بی محابا بتازند! همه این داستان ها با نقشه ای از پیش طرح شده یا ناگهانی پیش آمد. مانند کفی روی موج ظاهر شد و اندکی نپائید که همراه جوش و خروش عمر از میان رفت! ... این مرد خشمگین و خروشان به سوی خانه علی روی آورد و همه همدستانش دنبال او به راه افتادند و به خانه هجوم آوردند یا نزدیک بود هجوم آورند، ناگهان چهره ای چون چهره رسول خدا میان در آشکار شد - چهره ای که پرده اندوه آنرا گرفته آثار رنج و مصیبت بر آن آشکار است، در چشمهایش قطرات اشک می درخشد و بر پیشانش گرفتگی غضب هویدا بود ... عمر به جای خود خشک شد و آن جوش و خروشش چون موج از میان رفت، همراهانش که دنبالش به راه افتاده بودند پشت سرش در مقابل در بهت زده ایستادند، زیرا روی رسول خدا را از خلال روی حبیبه اش زهرا (سلام الله علیها) دیدند، سرها از شرمندگی و حیا به زیر آمد و چشمها پوشیده شد، دیگر تاب از دلها رفت همین که دیدند فاطمه مانند سایه ای حرکت کرد و با قدمهایی حزن زده لرزان اندک اندک به سوی قبر پدر نزدیک شد ... چشمها و گوشها متوجه او گردید، ناله اش بلند شد باران اشک می ریخت و با سوز جگر پی در پی پدرش را صدا می زد « بابا ای رسول خدا ... ای بابا رسول خدا! ... »

گویا از تکان این صدا زمین زیر پای آن گروه ستم پیشه به لرزه درآمد ... باز زهرا نزدیک تر رفت و به آن تربت پاک روی آورد و همی به آن غایب حاضر استغاثه می کرد :

«بابا ای رسول خدا ... پس از تو از دست زاده خطاب وزاده ابی قحافة چه بر سر ما آمد!» دیگر دلی نماند که نلرزد و چشمی نماند که اشک نریزد، آن مردم آرزو می کردند که زمین شکافته شود و در میان خود پنهانشان سازد.

ترجمه برگرفته شده از کتاب علی بن ابی طالب تاریخ تحلیلی نیم قرن اول اسلام - ترجمه المجموعة الكاملة الامام علی بن ابیطالب. عبدالفتاح عبدالمقصود - مترجم سید محمود طالقانی، ج 1، ص 326 تا 328، چاپ سوم، چاپخانه افست حیدری.

ترجمه کوتاه از عبد الفتاح عبد المقصود :

عبدالفتاح عبدالمقصود، از دانشمندان سنی مذهب و نویسندگان برجسته مصر به حساب می آید که به هر دو لغت فصیح عربی و زبان عامیانه شعر سروده است. در سال 1912 میلادی در اسکندریه مصر متولد شد. او تحصیلات دانشگاهی اش را در رشته تاریخ اسلامی در مصر انجام داد. مدتی رییس دفتر معاون رییس جمهوری (حسن ابراهیم) و مدیر کتابخانه نخست وزیری مصر بود و همچنین مؤسس و عضو هیأت تحریریه مجله «الحدیث» در اسکندریه شد و در نهایت رییس دفتر نخست وزیر مصر (محمد صدقی سلیمان) گردید.

همچنین وی از جمله مؤلفین کتابهای درسی رشته تاریخ و جغرافیا و علوم اجتماعی در مصر بوده است. علاوه بر این ها وی دارای تألیفات متعددی است که از جمله می توان کتاب های «ابناءنا مع الرسول»، «یوم کیوم عثمان»، «صلیبیه الی الأبد»، «الزهراء ام ابیها»، «الامام علی بن ابی طالب»، «السقیفة و الخلافة» و... نام برد.

بزرگترین و مهمترین اثر وی همان کتاب «الامام علی بن ابیطالب» در 9 جلد می باشد که آن را در مدت سی سال نگاشته است. در این کتاب وی با بصیرت و ژرف نگری خاص، درهای نوینی از تحقیق را در تاریخ تحلیلی اسلام گشوده و بسیاری از پرده های ابهام را از میان برداشته است.

او با شهادتی بزرگ و ستودنی که شایسته هر محقق آزاداندیش است، تاریخ و شخصیت های آن را از درون هاله تقدیس و تنزیه که جز به بهای حق پوشی فراهم نشده بیرون آورد و در معرض نقد و تحلیل و استنتاج قرار داد، و در عین پایبندی به مذهب اهل سنت توانست با غلبه بر تعصبات و تعلقات گمراه کننده رایج در طی تحقیق و پژوهش سی ساله اش صادقانه جانب انصاف را رعایت کرده به تحلیل علمی تاریخ نیم قرن نخستین اسلامی بپردازد.

او در قسمتی از نامه اش در مورد ترجمه فارسی این کتاب می نویسد:

این ترجمه وسیله خیری برای نزدیک ساختن مذاهب اسلامی (شیعه و سنی) به یکدیگر خواهد گشت، چه شیعه برخلاف تصورش خواهد دانست که شخصی سنی مانند من درباره امام علی (علیه السلام) در کتاب خود چنین انصافی روا داشته است.

پشیمانی ابوبکر در آخرین روزهای زندگی :

معمولاً هر شخصی در آخرین روزهای زندگیش و هنگامی که احساس می کند مرگ به او نزدیک شده است، مهمترین سخنان خود را گفته و اساسی ترین سفارش ها را می کند.

ابن ابی قحافه نیز در آخرین روزهای عمرش، سخنانی گفته است که شنیدن آن ها واقعیت های بسیاری را آشکار می کند؛ هر چند که او حتی در این جا نیز از گفتن تمام حقایق خودداری کرده است؛ اما همین اندازه اش نیز برای اثبات بسیاری از مسائل کفایت می کند.

وی در آخرین روزهای عمرش، اعتراف می کند که دستور هجوم به خانه صدیقه طاهره را صادر کرده است. تعدادی از علمای اهل سنت؛ از جمله شمس الدین ذهبی (748 هـ) در تاریخ الإسلام، در تاریخ زندگی ابوبکر، محمد بن جریر طبری در تاریخش، ابن قتیبه دینوری در الإمامة والسیاسة، ابن عساکر در تاریخ مدینه دمشق و... چنین می نویسند:

عبد الرحمن بن عوف در بیماری ابوبکر بر او وارد شد و بر وی سلام کرد، پس از گفتگویی، ابوبکر به او چنین گفت:

أما إني لا أسي علي شيء إلا علي ثلاث فعلتهن، وثلاث لم أفعلهن، وثلاث وددت أني سألت رسول الله صلي الله عليه وسلم عنهن: وددت أني لم أكن كسفت بيت فاطمة وأن أغلق علي الحرب.

تاریخ الإسلام ، ج 3 ، ص 118 و تاریخ الطبري ، ج 2 ، ص 619 ، ج 3 ص 430 ط دار المعارف بمصر و الامامة والسياسة - ابن قتيبة الدينوري ، تحقيق الزيني - ج 1 - ص 24 و تاريخ مدينة دمشق - ابن عساکر - ج 30 - ص 422 و شرح نهج البلاغة - ابن أبي الحديد - ج 2 - ص 46 - 47 و المعجم الكبير - الطبراني - ج 1 - ص 62 و مجمع الزوائد - الهيثمي - ج 5 - ص 202 - 203 و مروج الذهب ، مسعودي شافعي ، ج 1 ، ص 290 و میزان الاعتدال - الذهبي - ج 3 - ص 109 و لسان المیزان - ابن حجر - ج 4 - ص 189 و کنز العمال ، المتقي الهندي ، ج 5 ، ص 631 و

من به چیزی تأسف نمی خورم ، مگر بر سه چیز که انجام دادم و سه چیزی که انجام ندادم و سه چیزی که کاش از رسول خدا (صلي الله عليه وآله وسلم) میپریدم : دوست داشتم خانه فاطمه را هتک حرمت نمی کردم هر چند برای جنگ بسته شده شود

جالب این است که برخی از علمای اهل سنت ، به خاطر حفظ آبروی ابوبکر ، روایت را این گونه تحریف می کند :

أما إني ما أسى إلا علي ثلاث فعلتهن ، وثلاث لم أفعلن ، وثلاث لم أسأل عنهن رسول الله صلي الله عليه وسلم . وددت أني لم أفعل كذا ، لخلّة ذكرها . قال أبو عبيد : لا أريد ذكرها .

قال : ووددت أني يوم سقيفة ...

معجم ما استعجم - البكري الأندلسي - ج 3 - ص 1076 - 1077 .

آگاه باشید که من بر سه چیز که انجام دادم غصه می خورم ؛ و سه چیز که انجام نداده ام ، و سه چیز که دوست داشتم آن را از رسول خدا میپریدم .

دوست داشتم که من فلان کار را نمی کردم !!! به علتی که آن را ذکر کرد ؛ ابو عبیده می گوید : من نمی خواهم بگویم ابو بکر چه گفت (ولي مي دانم) ...

تصحیح ضیاء المقدسی :

ضیاء المقدسی که ذهبی در تذکرة الحفاظ ، ج 4 ، ص 1405 و 1406 ، از وی با عناوین الإمام العالم الحافظ الحجة ، محدث الشام ، شیخ السنة ، جبلاً ثقة دیناً زهداً ورعاً عالماً بالرجال ، یاد می کند ، این روایت را تصحیح کرده و می گوید :

هذا حديث حسن عن أبي بكر .

الأحاديث المختارة ، ج 10 ، ص 88-90 .

این روایتی نیکوست از ابو بکر .

توثیق علوان بن داود البجلي :

ابن حجر عسقلانی و شمس الدین ذهبی ، بعد از نقل روایت پشیمانی ابوبکر ، اشکال سندی کرده و می گویند : علوان بن داود البجلي منکر الحدیث بوده است . ما در این جا به چند جواب اکتفاء می کنیم :

ابن حبان او را توثیق کرده است :

ابن حبان ، در کتاب الثقات ، ج 8 ، ص 526 وی را توثیق کرده است که این خود بهترین دلیل بر وثاقت این شخص است .

توضیحی پیرامون شخصیت ابن حبان و متشدد بودن وی :

ممکن است کسی اشکال کند که ابن حبان از متساهلین بوده است و دقت لازم را در توثیق روایات به خرج نداده است که این اشکال با چند دلیل مردود است :

الف : ابن حبان سرچشمه شناخت ثقات :

خود ذهبی در کتاب الموقظة ، ص 79 می گوید :

ينبوع معرفة الثقات ، تاريخ البخاري ، وابن أبي حاتم وابن حبان .

سرچشمه شناخت افراد مورد اطمینان کتاب تاریخ بخاری و ابن ابی حاتم و ابن حبان است .

در حقیقت ذهبی می خواهد بگوید که اگر می خواهید افراد ضعیف را از ثقه تشخیص دهید ، من شما را راهنمایی می کنم که به کسانی همچون ابن حبان مراجعه کنید ؛ چرا که او سرچشمه شناخت ثقات است .

این نشان می دهد که ابن حبان از نظر علمی در جایگاه رفیعی قرار دارد .

ب : ابن حبان از متشددین است :

برخلاف آن چه برخی ادعا کرده اند ، ابن حبان ، مشهور به سخت گیری در توثیق است . خود ذهبی در میزان الاعتدال درباره او می گوید :

ابن حبان ربما قصب الثقة حتي كأنه لا يدري ما يخرج من رأسه .

میزان الاعتدال ، ج 1 ، ص 274 ، ترجمه افلج بن یزید .

ابن حبان گاهی آنقدر به شخص مورد اطمینان اشکال میگیرد، انگار که نمیداند این چه حرفهایی است که در مورد او میزند !!! و نیز سیوطی در تدریب الراوی به نقل از ابن حازم ، در جواب این مطلب که ابن حبان از متساهلین است ، می گوید :

وما ذكر من تساهل ابن حبان ليس بصحيح فإن غاية أنه يسمي الحسن صحيحا فإن كانت نسبتة إلي التساهل باعتبار وجدان الحسن في كتابه فهي مشاحة في الاصطلاح وإن كانت باعتبار خفة شروطه فإنه يخرج في الصحيح ما كان راويه ثقة غير مدلس ... ولأجل هذا ربما اعترض عليه في جعلهم ثقات من لم يعرف حاله ولا اعتراض عليه فإنه لا مشاحة في ذلك .

تدریب الراوی ، ج 1 ، ص 108 .

آنچه که در مورد تساهل ابن حبان گفته شده است ، درست نیست ؛ زیرا نهایت چیزی که گفته شده است آن است که وی روایت حسن را صحیح می شمارد ؛

اگر مقصود از تساهل وی این باشد که در کتاب او روایات حسن یافت شده است ، این تنها اشکال در اصطلاح ابن حبان است (و نه به خود وی) و اگر از این جهت به او اشکال شود که او شرط صحت را سبک گرفته است ؛ زیرا او در کتاب صحیح خویش

از راویان مورد اطمینان غیر مدلس روایت کرده است (و شرط بخاری و مسلم در مورد ملاقات و یا احتمال آن را مد نظر قرار نداده است) به این علت عده ای به او اشکال کرده اند که او کسی را که مجهول است توثیق کرده است !!! ؛ اما بر او اشکالی نیست (نظر او درست است) ؛ زیرا این کار وی سبب اشکال بر او نمی شود .

هر منکر الحدیثی ، ضعیف نیست :

اینکه هر منکر الحدیثی ضعیف نیز باشد، قابل قبول نیست ؛ چرا که این اصطلاح را درباره بسیاری از ثقات نیز به کار برده اند .

ابن حجر عسقلانی در لسان المیزان در ترجمه حسین بن فضل البجلی می گوید :

فلو كان كل من روي شيئاً منكراً استحق أن يذكر في الضعفاء لما سلم من المحدثين أحد .

لسان المیزان ، ج 2 ، ص 308 .

اگر بخواهیم هر کسی که روایت منکری را نقل کرده است ، در ضعفا بیاوریم هیچ يك از روایت کنندگان سالم نخواهد ماند .

و ذهبی در میزان الاعتدال در ترجمه احمد بن عتاب المروزی می گوید :

ما كل من روي المناكير يضعف .

میزان الاعتدال ، ج 1 ، ص 118 .

هر کسی که روایت منکر نقل کند تضعیف نمی شود .

بخاری ، از منکر الحدیث ، روایت نقل کرده است :

محمد بن اسماعیل بخاری در صحیح ترین کتاب اهل سنت بعد از قرآن ، روایات بسیاری را از کسانی نقل کرده است که همان

اشخاص از کسانی هستند که اصطلاح «منکر الحدیث» در باره آن به کار برده شده است . این عده ، بیش از آن است که بتوان

همه را در این جا ذکر کرد ؛ اما به اختصار به چند نمونه اشاره می کنیم :

1. حسان بن حسان : ابن أبي حاتم در باره او می گوید :

منکر الحدیث .

و ابن حجر می گوید :

روي عنه البخاري .

مقدمه فتح الباری ، ص 394 .

2. احمد بن شبيب بن سعيد الحبطي : ابوالفتح الأزدي در باره او می گوید :

منکر الحدیث غیر مرضی ، روي عنه البخاري .

مقدمه فتح الباری ، ص 383 .

منکر الحدیث است و مقبول نیست !!! اما بخاری از او روایت نقل کرده است

3 . عبد الرحمن بن شريح المغفاري : ابن سعد در باره او مي گويد :

منكر الحديث .

طبقات ابن سعد ، ج 7 ، ص 516 .

ولي در عين حال بخاري از وي روايت نقل کرده است .

مقدمه فتح الباري ، ص 416 .

4 . داود بن حصين المدني : ساچي در باره او مي گويد :

منكر الحديث متهم برأي الخوارج

با اين حال بخاري از وي در صحيحش روايت نقل مي کند .

مقدمه فتح الباري ، ص 399 .

در نتيجه ، روايت از نظر سندي هيچ مشکلي ندارد و «منكر الحديث» بودن علوان بن داود ، ضرري به صحت روايت نمي زند .

منابع شيعه :

درباره شهادت صديقه شهيده ، روايات فراواني در كتاب هاي شيعه وجود دارد که حتي مي توان در اين باره ادعاي تواتر کرد ،

ما در اين جا به جهت اختصار فقط به دو روايت اشاره مي کنيم :

«سليم بن قيس» به نقل از «سلمان فارسي» آورده است :

فقال فاطمة عليها السلام : يا عمر ، ما لنا ولك ؟ فقال : افتحي الباب وإلا أحرقتنا عليكم بيتكم . فقالت : (يا عمر ، أما تتقي

الله تدخل علي بيتي) ؟ فأبي أن ينصرف . ودعا عمر بالنار فأضرمها في الباب ثم دفعه فدخل .

كتاب سليم بن قيس ، تحقيق اسماعيل انصاري ، ص 150 .

... حضرت زهرا (عليها السلام) فرمود: اي عمر، ما را با تو چه کار است؟ جواب داد: در را باز کن و گرنه خانه تان را به آتش

مي کشيم! فرمود: اي عمر، از خدا نمي ترسي که به خانه من وارد مي شوي؟! ولي عمر ابا کرد از اين که برگردد. عمر آتش

طلبيد و آن را بر در خانه شعله ور ساخت و سپس در را فشار داد و باز کرد و داخل شد....

مرحوم کليني در کافي مي نويسد :

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ الْعُمَرِيِّ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَخِيهِ أَبِي الْحَسَنِ (عليه السلام) قَالَ : إِنَّ فَاطِمَةَ (عليها السلام)

صِدِّيقَةَ شَهِدَتْ ...

الكافي، الشيخ الكليني ، ج 1، ص 458 ، باب مولد الزهراء فاطمه عليها السلام ، ح 2 .

ترجمه روايات :

1 . محمد بن يحيى ، شيخ مرحوم كليني رضوان الله عليهما :

مرحوم نجاشي در باره وي مي فرمايد :

محمد بن يحيى أبو جعفر العطار القمي ، شيخ أصحابنا في زمانه ، ثقة ، عين ، كثير الحديث ، له كتب .

رجال النجاشي ، النجاشي ، ص 353 .

2 . العمركي بن علي :

مرحوم نجاشي در باره وي مي گويد :

العمركي بن علي أبو محمد البوفكي وبوفك قرية من قري نيشابور . شيخ من أصحابنا ، ثقة ، روي عنه شيوخ أصحابنا .

رجال النجاشي ، النجاشي ، ص 303 .

3 . علي بن جعفر :

شيخ طوسي در باره وي مي فرمايد :

علي بن جعفر ، أخو موسي بن جعفر بن محمد بن علي بن الحسين بن علي بن أبي طالب عليهم السلام ، جليل القدر ، ثقة .

الفهرست ، الشيخ الطوسي ، ص 151 .